

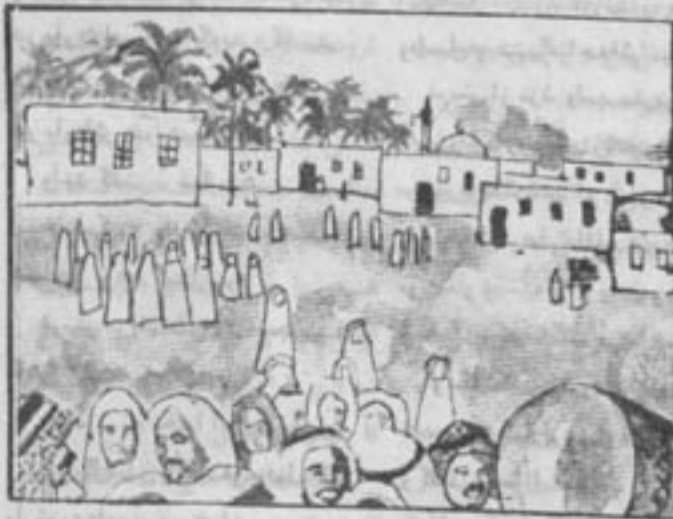
رهنمود هانی از

نایب اسلاف

برای تداور

انقلاب اسلامی

حجرات اسلام والمسلمین رسولی



قسمت چهارم

سپهت بزرگه سلامی در آغاز
با مشکلاتی پیش را نقل بهای
دیگوار حمله انقلاب اسلامی
ایران مواج گردید برخلاف گفته
برخی نویسندگان مغرض بیگانه
بها میر بزرگوار اسلام (ص) از آغاز
ولادت تا دوران جوانی و قبل از
بعثت نگاه تاریخ پیوسته مورد
احترام و عظمت مردم مکه بود تا
جائی که از طرف مردم مکه لقب
آمین مفتخر گردید و در
احتیالات به عنوان " حکمت"
داوری آنحضرت را می پذیرفتند

تا ندینجا به گواه تاریخ روشن شد
که رسول خدا تا هنگامی که در حالت
سعوت گردید پیوسته مورد کمال
احترام و محبت مردم قرار داشت
و ننگر روز بروز بر شخصیت و عظمت
و احترام آنحضرت افزوده میشد.
تا جائی که پس از بعثت نیز تا
وفتی امیر بزرگوار با مظاهر عظمت زندگی
و اعمال زشت و ناهنجار انسان
مبارزه بر رخاسته بود هنوز به
درستی و صداقت و راستگویی او
اعتراف داشتند و روزی که آن بزرگوار

به منظور اظهار دعوت و اعلان
مأموریت خود آنان را گرد آورد و
به آنها فرمود:

﴿ اَرَأَيْتُمْ اِنْ اَخْبَرْتُمْ اَنْ الْعَدُوَّ
مُصْحِكُمْ اَوْ مُنْجِبَكُمْ مِنْ كَيْدِهِمْ
صَدَّقْتُمْ؟ ﴾

یعنی - آیا اینطور نیست که
اگر من شما خبر دهم ، دشمن
جاستگاه یا تانگاه میخواهد بر شما
بورش برد آیا مرا تصدیق خواهید
کرد و راستگویم میدانید ؟

همگی در پاسخ آنحضرت گفتند
جرا !
آنگاه رسول خدا فرمود:

﴿ فَاَتَيْتُمْ نَذِيرًا لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ
عَذَابٍ تَدْرِكُ ﴾

یعنی - اینک من شمارا از عذاب
سخت الهی بیم میدهم

و درست از همین جا مخالفتها
شروع شد و سردمداران قریش و
کسانی که میدیدند تبلیغات
انسان ساز و تعلیمات حیات بخش
و نجات دهنده، اسلام با منافع و
درآمدهای نامشروع آنان سازگار
نیست به سازگونی و نهمتهای
ناروا بر علیه آنحضرت دست زده
و همه، نوظنهها و تهدیدها و

دشمنیها و بالاخره سنگ اندازیها
در سر راه اسلام از همان روز آغاز
میشود و همین حالت کفار زمان
نزد بگترین افراد به رسول خدا
- یعنی ابولهب عموی آنحضرت -
مشهور است که در پاسخ او میگوید:

(تا لکه الهدا دعوتنا)

یعنی - برگ تو بخواهد برای
همین ما را دعوت کرده و سرا
خواهدی ؟

جالب این است که از مطالعه
کتابهای تاریخ صدر اسلام علاوه
بر آنچه در بالا ذکر شد و غیر افراتی
که دو ضمن مخالفتها و نوظنهها به

راستگونی و صداقت حضرت محمد
- صلی الله علیه و آله - نموده اند
انگیزه، نهمتهایی مانند ساحر
و غیره را نیز که به امیر بزرگوار
میزدند ، برای خواننده و اهل
مطالعه بخوبی روشن میشود که باز
برای شاهد این گفتار صد نیست
نمونه زیر را بخوانید :

اعتراف ولید بن مغیره به صداقت
رسول خدا

مورخین نوشته اند که دشمنان

رسول خدا و مشرکان که هنگام
فرا رسیدن موسم حج که میدیدند
قبائل اطراف و حاجیان برای
برگزاری مراسم حج مکه میآمدند و
قبیله بیعصر اسلام ازادی زیادتری
نژاد تبلیغ دین خود میدادند
بیشتر نگران می شدند ، و از ترس
سرايت گفتار آنحضرت به قبائل و
شهرهای دیگر و نفوذی که در نتیجه
در خارج از محیط مکه پیدا میکند
فتار و اذیت خود را نسبت به
آنحضرت و پیروانش بیشتر کرده
و در مبارزه و مخالفت جدی تر
عمل میکرد .

در یکی از همین سالها که موسم
حج فرا میرسد قریش در صدد
برآمدند تا بلکه از راهی به یک
اقدام عمومی دست بزنند و بعضی
منظور نزد ولید بن مغیره که سرد
سالمند و بزرگی در میان قریش بود
رفته و چاره کار را از او خواستند .
ولید گفت : شما میدانید که
آوازه محمد از شهر مکه بخارج نیز
رفته و در میان قبائل اطراف
پنجیده اکنون میباشید و سخن خود
را در باره او بگفت کنید ، و یک
چیز را بطور همگانی در ساراهان
پاسد اسلام / ۴۳

بگوئید و چنان باشد که هر دستانه در باره او سخنی بگوید گفتند : هر چه تو بگوئی ما همگی همان را در باره اش خواهیم گفت .
 ولید گفت : شما چیزی را انتخاب کنید تا من هم با شما همسخن و هم صدا شوم .
 قریش - ما میگوئیم : محمد کاهن است .
 ولید - نه بخدا او کاهن نیست زیرا ما کاهنان را دیده و سخنانشان را شنیده ایم ، و سخنان محمد شاهنی بگفتار آنها ندارد .
 قریش - پس میگوئیم دیوانه است ولید - نه ، دیوانه هم نیست ما دیوانگان را دیده ایم و در کارها و سخنان محمد دیوانگی مشاهده نمی شود .
 قریش - میگوئیم : شاعر است ولید - شاعر هم نیست ، زیرا ما انواع شعر - از رجز و هزج و مسوط و غیره دیده ایم ولی سخنان او شعر هم نیست .
 قریش - پس میگوئیم : ساحر است .
 ولید - نه ساحر هم نیست زیرا ما ساحران و سحر و جادوئان را هم دیده ایم ، آنها ریسمانی را گره میزنند و در آن میدمند و سخنان محمد شاهنی بکار آنها ندارد .
 بر رسیدند : پس چه بگوئیم و کارهای او را بجد چیر نیست دهیم ؟
 ولید گفت : بخدا در گفتارش حلاوتی است و اصل و ریشه اش محکم و نمره و میوه اش پاکیزه و نیکو است ، هر چه بگوئید مردم بخوبی میدانند که سخنان بیپوده و باطلی است ، و ما اینها احوال باز هم از همه بهتر همان است که بگوئید ساحر است زیرا سخنان او همچون سحر و جادو است که بسویله

آنها میان بدر و فرزند دوزن و سوهر و فامیل و عشره را حدائی مماندازد قریش از نزد ولید بیرون آمده و سر راه کاروانیان رفته و بپیرکی بر حورود میکردند او را از تناس با رسول خدا - صلی الله علیه و آله بر حذر داشته و از سحر و جادوی آنحضرت بیمناکش می ساختند .
 و بگفته : بسیاری از علمای تفسیر آیات زبرد باره او و او اندیشه و گفتارش نازل شد :
 " كَرِهِيَ وَمَنْ خَلَقَتْ وَجِبَدًا ، وَ جَعَلَتْ لَهُ مَالًا مَقْدُودًا ، وَ نَبِيًّا شُهِودًا ، وَ مَهْدَتَ لَهُ تَمْبِيْدًا ، ثُمَّ يَكْتُمُ عَنْ آيَاتِهِ ، كَلَّا إِنَّكَ كَانْتَ لَيَّابِتًا غَيْبِيًّا ، سَأَرْجِفُهُ صَعُودًا ، إِنَّهُ فَكَّرُو قَدْرًا ، فَفُتِلَ كَيْفَ قَدْرًا ، ثُمَّ قَبِلَ كَيْفَ قَدْرًا ، ثُمَّ نَظَرَ ، ثُمَّ عَبَسَ وَسَمَرَ ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ ، فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا خَيْرٌ يُؤْتِرُ ، إِنَّ هَذَا إِلَّا قَسْوَلُ الْبُكْرِ ... " (۱)



و در نقش دیگری است که چون سوره ' غافر بر رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نازل گردید

آنحضرت بر خاسته و بسوی مسجد آمد و شروع بخواندن این سوره نمود و در این میان احساس کرد که ولید سن معیره در نزدیکی وی قرار دارد و آیاتی را که تلاوت میکند می شنود .
 رسول خدا دوباره شروع بخواندن آیات این سوره کرد ، ولید که آیات را شنید از جا برخاست و خود را به محفل قبیله بنی مخزوم رسانده نزد آنها آمد و گفت :
 " وَاللَّهِ لَقَدْ سَمِعْتُ مِنْ مُحَمَّدٍ أَنْفًا كَلَامًا مَا هُوَ مِنْ كَلَامِ الْإِنْسِ وَ لَأَمِنْ كَلَامِ الْجِنِّ وَ انْ لِحَلَاوَةِ وَ انْ عَلَيْهِ لَطَاوَةٌ ، وَ انْ اعْلَاهُ لَمُثْمَرٌ وَ انْ اسْفَلُهُ لَمُفْدِقٌ وَ انْ لِيَعْلُو وَ مَا يَعْلى عَلَيْهِ " .
 یعنی بخدا سوگند من از محمد سخنانی شنیدم که نه سخن انسانی است و نه سخن جن ، و برآستی که در آن حلاوتی است و زیبایی خاصی دارد ، همچون درختی است که شاخه هایش میوه دار و ریشه اش محکم و استوار است ، بر هر چه برتری دارد و چیزی بر آن برتری نتواند ...
 این سخنان را گفته و از نزد آنان برخاست و بخاسته رفت ، قریشیان که چنان دیدند گفتند :
 " صَا وَاللَّهِ الْوَالِيْدُ وَاللَّهِ لِيَبْصَانَ قَرِيْشٍ كَلِمًا " .
 خدا سوگند ولید از دین بیرون رفته و سوگند خدا که (بدین ترتیب) همه قریشیان از دین بیرون خواهند رفت ! و مردم در آن زمان ولید را ((ربحانه : قریش)) (۲) می نامیدند .
 ابو جهل که چنان دید بداندیا گفت :
 هم اکنون من میروم و او را براه میآورم ، و بدینال این گفتار بر-

خاسته و بنزد ولید آمد و با چهره ای عمکین در کنار ولید نشست .
 ولید از او پرسید :
 - برادر زاده چرا عمکینی ؟
 ابو جهل گفت :
 ما اینکه تو مردی که نسال (ما نجریه) هستی ولی قریشیان بر تو خرده و ایراد گرفته و جنس بنداشته اند که تو شفته ، سخنان محمد گفته ای ؟
 ولید که این سخنان را شنید برخاسته و به همراه ابو جهل به محفل بنی مخزوم آمد و نزد آنان جلوس کرده ، گفت :
 - شما خیال کرده اید محمد دیوانه است ؟ !
 - آیا تا کنون دیده اید محمد کارهای دیوانگی انجام دهد ؟
 گفتند : نه بخدا !
 ولید گفت : شما خیال میکنید محمد کاهن است ، آیا تا کنون از کهنات چیزی در او دیده و سراغ دارید ؟
 پاسخ دادند : نه بخدا !
 گفت : شما فکر کرده اید او شاعر است ، آیا دیده اید تا کنون زبان به شعر گشوده و شعری گفته باشد ؟
 گفتند : نه بخدا .
 ولید گفت : شما خیال کرده اید او دروغگو است ، آیا تا بحال دیده اید او دروغ گفته باشد و دروغی از او سراغ دارید ؟
 در پاسخ او گفتند : نه بخدا !
 این بار قریشیان سخن آمده و گفتند : پس چیست ؟
 ولید ساعتی در فکر فرو رفت نگاه با چهره ای عموس و گرفته آنها نگاه کرد و گفت :
 - ((ما هو الا ساحر))
 چیزی جز ساحر و جادوگر نیست !
 آیا توجه نکرد اید چگونه میان

خانوادهها و فرزندان و بستگان
انان جدائی با کد بسا و ساحر
و جادوگر است و آنچه میگوید سحر
و جادوشی است که کارگر مفاقد (۳)

پیشنهاد و سازش و بدنامی آن
توانندها و تهمتها شروع میشود :

شبهه استعمارگران و دشمنان
آزادی و استقلال ملتها همیشه بر
این بوده که برای سرکوشی آنها از
وسائل زر و زور و تزویر استفاده
کنند و این شبهه بقدری معمول
بوده که صورت ضرب المثل در آمده
و اکنون نیز دنیای ستمگران و
استعمارگران با همین شبهه اداره
شود ، و البته وسیله دیگری هم
برای بدام انداختن رهبران
نهضت‌های مادی و ساکت کردن آنها
وجود داشته که در بسیاری موارد
کارگر هم افتاده و آن استفاده از
جنس مخالف یعنی " زن " بوده و
نمونه‌های زیادی هم در تاریخ دارد
و چنان بوده که گاهی اصل پیام
افراد و جنگهای خونین هم بخاطر
رسیدن به این هدف حیوانی و اطفاء
غریزه جنسی انجام شده چنانچه در
تاریخی از سرداران رومی و فاتحان
مصر و آن مملکت بنام " کالیسی
ماربوس " می‌نویسند که وی در تاریخ
عظمت و وطن دوستی و خیرخواهی
مردم و ملت روم یاد میشود تا
نوشته‌ی بدست آمد که خودش
شرح حالتش را نوشته و نامش را به
نول خودش ننگین ساخته است
تا بعد آنکه خداوند در عذابش
تخفیف دهد . در این نوشته که
سالها بعد از وفاتش بدست آمده
سکوبد آنچه من بنام مردم ستم دیده
و بعنوان خیرخواهی بردگان و
ظرفداری از سپهن و ملت انجام
دادم و خوبیهای بسیاری که ریختم

و لشکر کشیها که کردم و در تاریخ
عظمت و اهمیت ثبت است تمام
ان جنایات من فقط بر اثر بیهوشی
نفسانی و مولود بکانبند شه و پندار
شیطانی بود نه بخاطر ملت و نه
وطن و نه ستم دیدگان و محرومان .
من در کودکی در همان دهی که
بودم ، عاشق دختری شدم و او را
بعد از مدتی بجواهر فروشی دادند
که ویرا بفرم برد ، من بفرم رفتم و
بس از چندی نهضت بردگان بوجود
آمد که در آن شرکت کردم و رهبر
برندگان شدم و همینکه قدرت را
بدست گرفتم بیانه بجگانه‌های
دستور دادم تمام جواهر فروشها
را از دم تیغ گذرانیدند ، بدخترانه
معلوم شد که شوهر معشوقه ام در
میان آنها نبوده است دنبال این
کار جنایتها - کشتارهای سیر حمانه
و سپس قشون کشیها بکشورهای دیگر
همه و همه بخاطر رسیدن بوصول
آن زن شوهر دار بود .
سالها گذشت تا یکشب که در
اردو بودم غوغائی برخاست پس
از تحقیق دانسته شد که دوسر بار
پست فاحشه‌ئی را بسربازخانه
آورده اند فرمان دادم دو جوان را
فوری کنند نوبت بکشتن زن بند
گاره رسید وقتی او را بحضور من آوردند
معلوم شد همان معشوقه من است که
فکر و ذکر و کار و زندگی مرا سالها
مصرف عشق خود ساخته است در
حالیکه او مدتها در آغوش ارادل
و افراد پست و سربازهای
بی شخصیت و بدبخت است و فوه
نخیل من ویرا حوری بهشتی در
نظم جلوه میداده است . (۴)
و در مورد پیامبران الهی و
رهبران مذهبی نیز ، استعمارگران
و سرکوب گران نهضت‌های شیوه‌ها
را نگار می‌برند اگر چه موثر واقع

نمی‌شد و برای اطلاع بیشتر قسمت
زیر را در تاریخ زندگانی بی‌غص
اسلام میخوانیم که :
روزی عتیبه و شیبه و ابوسفیان
و نضر بن حارث و ابوالختری بن
هشام و اسود بن مطلب ر لرید بن
مغیره و ابوجهل و عاص بن وائل
و گروه دیگری در پشت خانه کعبه
کرد هم جمع شده گفتند :
خوب است کسی را بنزد محمد
بفرستید و او را بدینجا احضار
کنید تا ما او گفتگو کنیم ، و بدین
منظور کسی را فرستاده و بی‌نام
دادند :
بزرگان قبیله تو در اینجا
اجتماع کرده تا ما تو سخن بگویند
پس نزد ایشان بیا و گفتارشان را
بشنو ، رسول خدا - صلی الله علیه
و آله - که این بی‌نام را شنید گمان
کرد آنها دست از مخالفت خود
برداشته و فکر تازه‌ای بنظرشان
رسیده از اینرو با شتاب خود را به
انجمن مزبور رسانده و در کنارشان
نشست ، آنها رو بدان حضرت کرده
گفتند :
ای محمد ما تو را بدینجا احضار
کردیم تا راه عذر را بر تو ببندیم ،
چون بخدا سوگند ما کسی را سراغ
نداریم که رفتارش با قوم خود مانند
رفتار تو نیست بما باشد ، بدران
ما را دشنام میدهی ؟ از دین و
آئین ما عید جوئی میکنی ؟ بخدایان
ما تا سرا میکوشی ؟ بزرگان و
خردمندان ما راه سفاقت و نادانی
نسبت میدهی ؟ میان مردم اختلاف
و جدائی افکنده‌ای ؟ و خلاصه
آنچه کار ناشایست بوده انجام
داده‌ای ؟ آیا منظورت از اینکارها
چیست ؟ اگر اینکارها را بمنظور
بیدا کردن مال و ثروت انجام
میدهی ما حاضریم آنقدر مال و

ثروت در اختیار تو بگذاریم که
ثروتمندترین ما گردی ، و اگر
بدنیال شخصیت و ریاستی هستی ،
ما بی آنکه این سخنان را بگوشی
حاضریم تو را بریاست خود انتخاب
کنیم ، و اگر طالب سلطنت و مقامی
هستی ما تو را سلطان خویش
گردانیم ، و اگر جن زده و مصروع
شده‌ای ما اقدام بنداوای تو کنیم
تا بهمودی باسی ؟
رسول خدا - صلی الله علیه و
آله - که سخنان آنها را شنید در
پاسخشان فرمود :
اینها نیست که شما خیال کرده‌اید
نه آمده‌ام که مال و ثروتی جمع
کنم ، و نه میخواهم شخصیت و
مقامی در شما کسب کنم ، و نه هوای
سلطنت در سر دارم ، بلکه خدای
تعالی مرا به رسالت بسوی شما
فرستاده و کتابی بر من نازل کرده
و بمن دستور داده تا شما را از
عذاب او بیم دهم و بفرمانبرداری
و پاداش نیک او بشارت دهم ، من
نیز بدینکار اقدام کرده و رسالت
خویش را بشما ابلاغ کردم ، پس
اگر پذیرفتید بهره دنیا و آخرت
نصیب شما خواهد شد ، و اگر
نپذیرفتید من در برابر شما صبر
می‌کنم تا خدا میان من و شما حکم
کند ادامه دارد



- (۱) مجمع البیان ج ۷ ص ۲۰۶
- (۲) رباعه بمعنای گل خوشبو است
- (۳) مجمع البیان ج ۱۰ ص ۳۸۷
- (۴) تفسیر توبی ص ۳۳۸